

من یک بن بستم

— **امیر هوشنگ افشاری راد**

نوشتن درباره کافکا کاملاً مستعد است که به سرعت تبدیل به وراجی شود. تمام آنچه کافکاکیسم نامیده می‌شود، با تحلیل روانشناختی از او، دلیلی است بر این مدعا. نوشتن رمان‌هایی به سبک کافکا یا نوشته‌هایی با مضامینی چون تاریکی، پوچی، هولناکی، ابهام و لاپیروت چیزی نیست جز وراجی. گاه شاهدیم که رمان‌های پل اِستر، موراکامی و غیره را (در ایران) ادامه کافکا یا کافکایی می‌نامند. چنین تحلیلی تنها از سر بلاغت است. درست بدین خاطر که کافکا، سبک نیست و نمی‌تواند بدل به سبک شود.

کافکا برملانکنده بوروکراسی مخوف عصر خود یا سرمایه‌داری و فاشیسم، برملانکنده انسان مسخ‌شده، سیطره قانون و جبر، نماینده اقلیت در برابر اکثریت، فرد بیمار در برابر سلامت جمع و عقده ادیب است. می‌توان به این لیست بی‌شمار موارد افزود. به همین دلیل درباره او این همه کتاب نوشته شده است و گاه متضاد هم. در حقیقت، وجود پارادوکس‌های بسیار در کافکا مانع از آن می‌شود که از او استانده کافکا را ساخت. کافکا دستورالعمل نیست که بتوان بر اساس آن نوشت. مارکس می‌گفت هر عصری دارای یک اصل است. و کافکا اصل عصر خود را کشف کرد. تخریب تن در کافکا امری عرصوی و بیرونی نبود بلکه ذاتی و درونماندگار بود. تمام آن نوشته‌های مدعی کافکایی بودن کلام تخریب تن به حساب می‌آمدند؟ کافکا گاه نوشته‌های خود را باطیبل و ناقص می‌خواند، گاه معدوم می‌کرد و از ماکس برود و دورا دیامانت خواست دست‌نوشته‌هایش را از بین ببرد. اما مدعیان کافکایی و اظهارش پل اِستر فیلم سوزی یک فیلمساز نشان داده می‌شود. گویی دستورالعمل (معدوم کردن) باید اجرا شود. این درست در تضاد با ذک کافکاست.

کافکا در یک تردید همیشگی به سر برد؛ تردید بر سر اینکه آیا نویسنده است یا نه؟ این نکته در سراسر یادداشت‌های روزانه‌اش هویداست. طبیعی هم به نظر می‌رسد. فلورب و داستایوفسکی نویسنده‌های مهمی برای او به شمار می‌روند. شاید کافکا مدام فاصله خود را با آنها می‌سنجیده است. اگر نوشته‌های آنها نام داستان‌ها و رمان‌به خود می‌گردد پس نوشته‌های او چه نامی داشت؟ احتمالاً این پرسشی است که در برابر خود می‌گذاشته است. این قیاسی است که او از آن آگاه است. گاهی هم از این قیاس وسواس‌گونه شکایت می‌کند. این قیاس طبیعی است. حتی اکنون هم گاهی نویسنده‌های جوانی با خود می‌گویند اگر نگارنده نوشته‌های من داستان است پس کافکا چیست؟

کافکا شیفتهٔ نوشتن بوده است و همین باعث کشمکش زیاد درونی‌اش می‌شده. کار برای معاش سدی برابر زمان نوشتن بوده است. شکوه‌هایش در یادداشت‌های روزانه‌اش زمانی که در کارخانه پدر کار می‌کند و حتی بعدها در اداره بیمه، نشان‌دهنده همین



خانه کافکا در پراگ

موضوع است. نوشتن یک کار تمام‌وقت است. او می‌خواهد خود را وقف نوشتن کند. به همین دلیل ازدواج و ادبیات برای او عمدۀ و موضوع کشمکش است— چیزی که دستاویز نوشته‌های به اصطلاح تحقیقی می‌شود. تردید در نویسنده بودن به تردید در ازدواج نیز سزایت می‌کند. دورا نامزدی با فیلیسه باث و به هم زدن، بعد نامزدی با دیویدگار و باز به هم زدن. تنها می‌خواهد به زندگی با دورا دیامنت تن دهد، زمانی که دیگر ادبیات شکوۀ گذشتهٔ خودش را از دست داده و گام‌های مرگ نزدیک می‌شود. بدین ترتیب مجالی برای ازدواج باقی نمی‌ماند. مجالی برای کامل کردن و جدول آنساباق ناقص ماندن کافکا است. چندانکه چندانسالگی (مرد) خصلت اوست. برخی رمان‌ها و داستان‌هایش ناقص‌اند. امری که عصر او تحمیل می‌کرد. بدین اعتبار کار خود را ادبیات نمی‌دانست. اما ادبیات عصر او جز این نمی‌توانست باشد. به همین دلیل یک عمر و در گردن بالاتر از دیگر نویسنده‌ها است. چیزی که خود نمی‌دید. اما کافکا از نوشتن بازمنمی‌ایستد. مجموعه یادداشت‌های روزانه و نامه‌هایش به افراد مورد علاقه، دوستان و آشنایان تقریباً با دیگر کارهای ادبی‌اش برابر می‌کند. به راستی کافکا در واکنش‌هایش با نویسندگانی هستند که در قرن بیستم نیز میان ادبیات و فلسفه را برمی‌دارند. چه کسی می‌تواند ادعا کند که میان آن انبوه نامه و یادداشت، فلسفه و ادبیات وجود ندارد؟ در حالی که هیچ کدام هم نیست. می‌بینیم که پارادوکس درونماندگار او به اینجا نیز تسری پیدا کرده است. نوشته‌های کافکا نه ادبیات است و نه فلسفه بلکه هر دو نیز هستند. برای اینکه مرز بین فلسفه و ادبیات در هاله‌یی از مه برود باید دارای خصلتی پارادوکسیکال بود. کافکا اهل چک بود اما الزاماً به آلمانی می‌نوشت. یهودی بود اما از کتسبه رفتن ناخشنود بود. میل به ازدواج داشت اما از آن امتناع می‌کرد. می‌نوشت اما از نوشته‌های خود بیزار بود. این قانون هست اما نمی‌توان از آن گذشت. قانونی که تنها و تنها برای تو وجود دارد اما نمی‌توانی از آن استفاده کنی. به راستی هم آنچه ما داستان‌های کافکا می‌نامیم با معیارهای داستان‌نویسی فاصله دارد. در نوشته‌های او به دنبال طرح و توطئه، نقطه اوج و پایان گشتن عبث است. چه انتظار بیهوده‌یی برای دانستن فرجام کارل گروسمان یا کا در قصر. چه انتظار بیهوده‌یی برای دانستن اینکه مرد روسیایی از در قانون می‌گذرد. اما یک چیز هست: مثل سحر مردن. شاید بدین‌گونه خاطر در یادداشت‌ها می‌نویسد من یک بن بستم.

آدورنو می‌گفت نوشته‌های کافکا نه هولناکی را بلکه واقعیت را نشان می‌دهد. اما باید این جمله آدورنوا تصحیح کرد: نوشته‌های کافکا هولناکی واقعیت هستند. نوشته‌ها دربارۀ کافکا کاملاً مستعد است که به سرعت تبدیل به وراجی شود. تمام آنچه کافکاکیسم نامیده می‌شود، با تحلیل روانشناختی از او، دلیلی است بر این مدعا. نوشتن رمان‌هایی به سبک کافکا یا نوشته‌هایی با مضامینی چون تاریکی، پوچی، هولناکی، ابهام و لاپیروت چیزی نیست جز وراجی. گاه شاهدیم که رمان‌های پل اِستر، موراکامی و غیره را (در ایران) ادامه کافکا یا کافکایی می‌نامند. چنین تحلیلی تنها از سر بلاغت است. درست بدین خاطر که کافکا، سبک نیست و نمی‌تواند بدل به سبک شود. کافکا برملانکنده بوروکراسی مخوف عصر خود یا سرمایه‌داری و فاشیسم، برملانکنده انسان مسخ‌شده، سیطره قانون و جبر، نماینده اقلیت در برابر اکثریت، فرد بیمار در برابر سلامت جمع و عقده ادیب است. می‌توان به این لیست بی‌شمار موارد افزود. به همین دلیل درباره او این همه کتاب نوشته شده است و گاه متضاد هم. در حقیقت، وجود پارادوکس‌های بسیار در کافکا مانع از آن می‌شود که از او استانده کافکا را ساخت. کافکا دستورالعمل نیست که بتوان بر اساس آن نوشت. مارکس می‌گفت هر عصری دارای یک اصل است. و کافکا اصل عصر خود را کشف کرد. تخریب تن در کافکا امری عرصوی و بیرونی نبود بلکه ذاتی و درونماندگار بود. تمام آن نوشته‌های مدعی کافکایی بودن کلام تخریب تن به حساب می‌آمدند؟ کافکا گاه نوشته‌های خود را باطیبل و ناقص می‌خواند، گاه معدوم می‌کرد و از ماکس برود و دورا دیامانت خواست دست‌نوشته‌هایش را از بین ببرد. اما مدعیان کافکایی و اظهارش پل اِستر فیلم سوزی یک فیلمساز نشان داده می‌شود. گویی دستورالعمل (معدوم کردن) باید اجرا شود. این درست در تضاد با ذک کافکاست.

نامه‌های کافکا به پدر و مادرش و دورا دیامانت

کافکا در برلین

ناصر غیائی

www.naserghiasi.com

که به آن مربوط می‌شود و تمامی هم ندارد. البته حالا قیمت‌ها به‌طور عموم زیاد بالا می‌رود، اما حتی اگر تمام خوبی‌های نادر آپارتمان‌را هم به‌حساب بیاروم، بالا رفتن کرایه‌خانه من غول‌آسا است مثلاً اواخر آگوست اتاق‌را به ماهی چهار میلیون برای من کرایه کردند و امروز قیمتش رسیده به نیم بیلیون. اما حتی این هم خیلی زیاد نیست، اما این بالاترینی که نکند کرایه‌خانه و چیزهای دیگری از این قبیل هر ماه بالاتر برود، ناراحت‌کننده است. پس به این خاطر اسباب‌کشی می‌کنم. زن صاحبخانه هنوز خبر ندارد، من تازه پانزدهم موظفم به او خبر بدهم و بعدش هم بلافاصله می‌روم. چندان دور نمی‌روم، دو کوچه بالاتر، در یک ویلای کوچک با باغی خوشگل، به طبقه اول، دو اتاق (دو تا!) با دکوری زیبا که از آنها یکی، اتاق نشیمن، همان‌قدر آفتابگیر است که اتاق فعلی من. در حالی که اتاق کوچک‌تر، اتاق خواب، فقط صبح‌ها آفتابگیر است. دیگر مزیت‌ها: حرارت مرکزی و نور برق (اینجا فقط گاز هست که خیلی خوب نمی‌سوزد و شوفاژ در زمستان زیاد زیاد راحت باشد، چون اتاقی با پنجره بیرون نشسته است و درها و پنجره‌ها خیلی خوب بسته نمی‌شوند). از این نظر آنجا خیلی بهتر است. بیشتر از این نمی‌خواهم تعریف کنم، چون طبیعی است که آدم یک آپارتمان را وقتی می‌شناسد که دست‌کم یک سال تویش زندگی کرده باشد. مزیت اصلی اما این است که قیمتش اگر چه کمتر از اتاق فعلی من نیست اما از بابت بالا رفتن قیمت و کلاهبرداری‌های دیگر حواسم جمع‌تر است. اما بزرگ‌ترین مزیت اصلی‌اش این است— و مقصود از این همه زرده‌درازی همین بود—که تو مادر عزیز حالا واقعاً می‌توانی بیایی اینجا، هر وقت که دوست داشتی و با یک اتاق راحت مواجه می‌شوی. (ضمناً در حاشیه؛ فکر کردم که اگر دایی زنگفرید بخواهد برای مدتی به برلین بیاید، می‌تواند آنجا زندگی کند. — چیزی که کاملاً مطلوب است— در مخارج سهم بشود.)

اما نکات می‌کند؛ سفر اساساً وقتی معنی پیدا می‌کند که همراه با یک اتفاق باشد، لذت برای من و برای تو. سفر به عنوان پرستار کاملاً غیرضروری است، چون از آن خیلی عالی مراقبت می‌کنند و سفر به عنوان حمل بار و بتدبیل هم بی‌مورد است، چون ماکس نهم‌نومبر می‌آید و آن‌طور که برآیم نوشته‌ساک دستی را با خودش می‌آورد. (راستی در مورد لباس‌های زمستانی؛ گمان می‌کنم الان باشد چند جفت دمبایی گرم هم در چمدان بگذاری، لازم‌ها که اینجا دارم زود به زود پاره می‌شوند. دوشیزه خانم می‌شناسدشان، اغلب از دست‌شان در عذاب بود، فکر نمی‌کنم قابل تعمیر باشند.)

ترجیح می‌دهم چنین چیزهای کوچکی مثل سرپایی یا چیزهای دیگری از این قبیل را خودم بخرم تا در موردشان بنویسم، اما غیرممکن است، گرانی‌های هفتسه‌های اخیر بی‌حساب‌اند. هنوز هم احتمالاً زندگی در اینجا در مجموع ارزان‌تر از پراگ است، اما ازاند حسابی مثل هم می‌شوند، اما از مواد غذایی که بگذریم به نظرم می‌رسد اینجا تقریباً همه چیز گران‌تر است تا پیش ما. مثلاً رفتن به تئاتر تقریباً غیرممکن است. می‌خواستم بروم تا تتر، البته به یکی از بهترین‌شان، قیمت بدترین جا که طبق معمول نه چیزی می‌شونی و نه چیزی می‌بینی و بنابراین می‌توانی با یک اتاق راحت خوشرون چندین میلیاردی بشوی که خرچش کرده‌یی، تقریباً چهارده کرون در آلمان منتشر می‌شود. نامه‌هایی که حاکی از جزئیات زندگی روزمره کافکا در طول هفت ماه اقامتش در برلین است و نیز سندی است از فقر یک نویسنده، تا شرم او به خاطر کمک‌های مالی و غذایی خوستاده، تلاش برای راضی جلوه دادن زندگی‌اش در برلین برای پدر و مادر و در عین حال آرامش و آسایشی که کافکا در جست‌وجوی آن مشتاقانه از پراگ گریخته و به برلین پناه برده بود. او در این‌نامه‌ها چندان در بند علائم سجاوندی یا نثر نیست. چند غلط املای هم دارد.

کتاب «نامه‌به پدر و مادر از سال‌های ۱۹۲۲ تا ۱۹۲۴» را ترجمه کرده‌ام که به زودی توسط نشر ثالث منتشر می‌شود. نامه سوم کافکا را از این کتاب در اوان اقامتش در برلین در زیر می‌خوانید. (برلین — شنگلیتس، اوایل نوامبر ۱۹۲۳)

پدر و مادر عزیز
نامه شما باخبر امکان دیدار تو مادر عزیز امروز درست به موقع رسید. اگر این فصل سال، اوضاع آلمان یا پیش شما در منزل مانعی برای چنین سفری وجود ندارد، پیش من، از امروز صبح، که اصلاً و ابداً هیچ مانعی وجود ندارد و این دیدار که اصلاً نمی‌توانم درست و حسابی تصورش را هم بکنم — تا حالا فقط در دویرچوویتس^۱ به دیدارم آمده بودی — برای من اتفاق جالبی می‌خواهد بود چون تا حالا آپارتمان مانع بود. اتاق فعلی من هنگامی‌به است و به خاطر آکراه شما از توصیفات بلند از توصیف اتاق منحروم شدید، آن‌هم برای همیشه، چون پانزدهم نوامبر اسباب‌کشی خواهم کرد. می‌توانستی در اتاق فعلی‌ام هم بخوابی. یک کاناپه خوشگل اینجا هست، صاحبخانه بسیار خوب است، علاوه بر این گرچه رابطه‌ها با هست، علائش به ناشی از این است که او با انترژی و فهم برلینی‌اش (یهودی نیست) از من بی‌نهایت برتر است. همین هم منجر به این شده که اسباب‌کشی‌کنم. فکر می‌کنم در همان نیم‌ساعت اولی که با هم بودیم، دستگیرش شد که من هزار کرون (آن‌موقع‌ها داریایی هنگفت، امروز خیلی کمتر) بمانزشتگی می‌گیرم و بعدش شروع کرد به با بردن کرایه‌خانه و چیزهای دیگری

ادبیات

می‌آید هرگز چنین آپارتمان‌خوبی نداشته‌ام، این یکی را هم حتماً به زودی از دست خواهم داد، بیش از اندازه برای من خوب است، در ضمن این‌دومین‌خانه من در اینجاست. «بیستم دسامبر ۱۹۲۳ به زبان چکی مدیر بیسمه می‌نویسد: «در ویلای کوچکی با باغ زندگی می‌کنسم، راهی نیم‌ساعته از درون باغ‌ها به گروه‌والد می‌رسد، باغ کشاورزی ده‌دقیقه یا من فاصله دارد. ساختمان‌های دیگر هم نزدیک من هستند و تمام راه‌های خانام از باغ می‌گذرد.»

۴– سفر به عنوان پرستاری کاملاً غیرضروری است: موضوع کافکانستب به آمدن برنامه‌ریزی شدهٔ مادرش به برلین، مناسبت پیچیده کافکا با خانواده‌اش در زمان پیشرفت بیماری را بیان می‌کند. از این منظرنامه هشتم اکتبر ۱۹۲۳ به اتلا که می‌خواست به عنوان اولین نفر به ملاقات او برود، برجستگی می‌یابد: «در مورد اینکه مزاحم من می‌شوی لازم‌نیست حرفی بزنیم. اگر همه چیز دنیا مزاحم من باشد— کم و بیش کار به اینجا کشیده — یکی مزاحم من نیستی… پس تو خودتی. از تو که بگذریم، این را باید بگویم، به شدت می‌ترسم. برای این‌کار هنوز خیلی زود است، برای این‌کار هنوز حسابی جا نینفاده‌ام. برای این‌کار شب‌هایم سخت متزلزل‌اند. تو حتماً این‌امی‌فهمی، ربطی به مهربان بودن، به خوش آمدن ندارد، دلپش ربطی به کسی که می‌آید ندارد بلکه مربوط به میزبان است. تمام جریان برلین امری است. ظرفیت است، با آخرین قوا به جنگ آمده و به همین خاطر موضوعی سخت حساس است. تو می‌دانی گاهی، طبیعتاً تحت تاثیر پدر، با چه لحنی دربارهٔ مسائل مربوط به من حرف می‌زندی. چیز بدی در این حرف‌ها نیست، بلکه بیشتر همدردی است. تفاهم است، مسائل تربیتی و چیزهای دیگری از این قبیل است. چیز بدی نیست، اما این پراگ است که نه‌تنها دوستش ندارم، بلکه از آن می‌ترسم. برای من دیدن و شنیدن بلاواسطه چنین دآوری مثل خروارانه و دوستانه‌یی، مثل انتقال پراگ به اینجا به برلین است، باعث تاخیر است. می‌شود و شب‌ها را خراب می‌کند. لطفاً به من بگو که تو این موضوع را دقیق و با تمام ظرافت غم‌انگیزش می‌فهمی. حالا دیگتر نمی‌دانم می‌توانی بیایی یا نه…» اتلا در اواخر نوامبر ۱۹۲۳ در برلین به دیدن فرانتس می‌رود. سفر مادر انجام نگرفت. دایی کافکا، زنگفرید لوروی پزشکی در اتریش، تازه در نیمه دوم فوریه ۱۹۲۴ به دیدن او رفت. می‌خواست کافکا را راضی به اقامت در آسایشگاه کند.

۵– لباس‌های زمستانی: کافکا در نامه‌یی به اتلا، که ماکس برود آن را چهارمین هفته اکتبر تاریخ‌گذاری می‌کند، مفصل به آن می‌پردازد: «چون ماکس لباس‌های زمستانی را برابیم می‌آورد، می‌توانی زمان سفر را، اگر بدون اینکه مزاحمت خانواده اصلاً ممکن باشد، با خیال راحت و براساس مناسبات دیگری تعیین کنی. لیست چیزهایی را که می‌توانند به دردم بخورد، در آخر همین نامه می‌نویسم، لطفاً آن را به مادر و دوشیزه خانم بده…» پدر اهل این حرف‌ها نیست… «پشت سر این نامه لیستی از لباس‌ها می‌آید. سرپایی در این لیست نیست. ۶– دوشیزه خانم: خدمتکار منزل.

۷– تقویم امروز اصلاً هیچی نگفت: این نکته از طریق بخشی از یک نامه کافکا به خواهر ووسطی‌اش والی پولاک روشن می‌شود… «این ساعت هم، مثل بعضی از اشیای دیگر توی اتاق رابطه خصوصی خاصی با من دارد. فقط حالا، از وقتی که قرارداد خانه را فسخ کرده‌ام (با دقیق‌تر بگویم، از وقتی بیرون انداخته‌اند)، همه‌شان شروع کرده‌اند کمی از من رو برگرداند…» همه بیشتر این تقویم، که در مورد کلمات فشارش یک بار برای پدر و مادر نوشته بودم. این اواخر انگار مسخ شده یا کاملاً تودار شده، مثلاً آدم به راهنمایی فوری‌اش احتیاج دارد و می‌رود پهلوش، ولی او چیزی بیش از این عمیقش دارد، اما کی‌ما می‌تواند پیدایش کند؟! یا اینکه بد اخلاق است و کنایه می‌زند. مثلاً این اواخر چیزی می‌خوانم و فکری به ذهنم رسید که به نظرم خیلی خوب یا بهتر بگویم، پرمعنا می‌آمد، آنچنان مهم و پرمعنا که می‌خواستم نظر تقویم را بدانم (فقط در زمان چنین مجال‌های اتفاقی در طول روزش جواب می‌دهد و نه وقتی که آدم طبق مقررات و در یک ساعت معین برگ تقویم را می‌کند)، گفت: «گاهی یک مرغ کور هم پیدا می‌کند و الخ» یک‌بار که از دست صورتحساب زغال‌سنگ به خشم آمده بودم، گفت: «خوشبختی و رضایت، سعادت زندگانی است.» در این گفته البته در کنار متلک، یک بی‌تفاوتی توهین‌آمیز هم هست. تقویم بی‌تاب است، اصلاً تحمل رفتن مراندار، شاید هم مساله فقط این است که نمی‌خواهد وداع را باری من مشکل کند، شاید پشت سر برگ تقویم روز اسباب‌کشی‌ام برگ‌یی‌که دیگر نینم و رویش چیزی نوشته شده باشد مثل «لی‌شک حکمتی الهی است و الخ». نه، آدم نباید نظراتش را درباره تقویم



نامه‌های کافکا هر چند ظاهراً خطاب به پدر و مادر است اما روی سخن او در واقع با مادرش است

بنویسد: «خب او هم آدم است دیگر.»

مختصری درباره دورا دیامانت

دورا دیامانت به سال ۱۹۰۳ در لهستان و در خانواده‌ی یهودی به دنیا آمد. در بیست سالگی با کافکا آشنا شد و همراه او به برلین کوچید. ازدواج آن دو به خاطر مخالفت پدر دیامانت ممکن نشد. به شهادت دیامانت طرح «زن ریزقش با کافکا، توصیف زن صاحبخانه اول آنها در شنگلیتس است. دورا دیامانت در تمام طول بیماری کافکا با او بود و از او پرستاری می‌کرد. او پس از مرگ کافکا هنرمندی می‌شود و بعد ازدواج می‌کند. سال ۱۹۳۶ از دست فاشیست‌ها که تازه در آلمان به قدرت رسیده بودند، به شوروی می‌گریزد. شوهرش در آنجا قربانی پاک‌سازی‌های استالین می‌شود. اما دیامانت موفق می‌شود با تنها دخترش به انگلستان بگریزد و در سال ۱۹۵۲ در لندن می‌میرد. خاطره زیر از کتاب در دست ترجمه «خاطراتی از کافکا، از دبستان تا بیمارستان» انتخاب شده است که توسط نشر ثالث منتشر خواهد شد.

کافکا و عروسی گمشده*

زمانی که در برلین بودیم، کافکا اغلب به پارک شنگلیتس می‌رفت. من هم گاهی همراهش می‌رفتم. یک روز به دخترچه‌یی برخوردیم که گریه می‌کرد و سخت دلگشسته به نظر می‌آمد. با او حرف زدیم. فرانتس علت غصه‌اش را پرسید. فهمیدیم عروسیکش را کم کرده است. فرانتس فوراً داستان قابل قبولی ساخت تا نادیده شدن عروسی‌ک را توضیح بدهد: «عروسی توفه سفید من، خیر دارم، برابیم نامه فرستاده.» دختر کمی مردد است: «نامه الا ان پیش تو هست؟» نه، در خانه جا گذاشته‌ام، اما فردا برایت می‌آورم.» دخترک که کنجکاوی‌اش تحریک شده بود، دیگر نمی‌ی از غصه‌اش را از یاد برد بود. فرانتس فوراً به منزل برگشت تا نامه را تحویل بدهد. با آنچنان جدیتی به کار پرداخت که گویی پای خلق یک اثر در میان است. دچار همان هیجانی بود که همیشه به محض اینکه پشت میز تحریرش می‌نشست، دچارش می‌شد؛ فرقی نمی‌کرد نامه می‌نویسد یا کارت پستی. در ضمن، نوشتن نامه یک کار واقعی بود، همان‌قدر اساسی که دیگر کارها، چون باید به هر قیمتی شده از ناامیدی کودک جلوگیری و رضایتش واقعاً جلب می‌شد. یعنی باید دروغ از طریق حقیقت خیال به حقیقت دکردیدی می‌یافت. فرده نامه را برای دخترک که در پارک منتظرش بود، برد. دختری خوشش نمی‌توانست کتاب بخواند، فرانتس صدای بلند برای او خواند. عروسیک در آن نامه شرح می‌داد که دیگر حوصله‌اش از اینکه همیشه در یک خانواده زندگی کند سرفته و دوست دارد هوا عوض کند. در یک کلام می‌خواست از دخترک، که خیلی هم دوستش داشت، برای مدتی جدا بشود. عروسیک قول داد هر روز نامه بنویسد.

واقعاً هم کافکا هر روز یک نامه می‌نوشت که در آن هزار ماجرای تازه‌یی تعریف می‌کرد که طبق ریتم خاص زندگی عروسیک‌ها با سرعت زیادی پیش می‌رفت. پس از چند روز کودک از دست دادن واقعی اسباب‌بازی‌اش را فراموش کرده بود و فقط به خیالی می‌انیدید که به ازای عروسیک به او عرضه می‌شد. فرانتس هر جمله رمان را آنقدر دقیق و مبسوط و مطایبه‌آمیز نوشت که وضع عروسیک کاملاً باورپذیر شد: عروسیک بزرگ شده، به مدرسه رفته و با آدم‌های دیگر آشنا شده بود. مرتب به پیچه بابت عشق‌اش است و او خاطرجعمی می‌داد. اما در ضمن به تلویح گریزی هم به دردمس‌های زندگی، وظایف و علائق‌اش می‌زد، چیزهایی که فعلاً مانع می‌شدند تا زندگی مشترک‌شان را دوباره از سر بگیرند. از دخترک خواست در موردش فکر کند. به این ترتیب دخترک داشت برای گذشتی اجتناب‌ناپذیر آمده می‌شد. بازی حداقل سه هفته طول کشید.

فرانتس از فکر اینکه بازی را چگونه به پایان ببرد، ترس وحشتناکی داشت. چرا که این پایان باید پایانی قطعی می‌بود، یعنی باید نظمی را ممکن می‌ساخت که جایگزین آن بی نظمی بشود که به خاطر از دست دادن اسباب‌بازی ایجاد شده بود. مدت‌ها گذشت تا فرانتس سرانجام تصمیم گرفت بگذارد عروسیک ازدواج کند. اول داماد، جشن نامزدی، تدارکات عروسی و سپس خانه تازه عروس— داماد را با ذکر جزئیات توصیف کرد: «خودت خواهی پذیرفت که ناچارم از یک دیدار دوباره در آینده صرف‌نظر کنیم.» فرانتس مشکل کوچک کودکی را از طریق هنر حل کرده بود، از طریق وسیله موثری که در اختیار شخص او بود تا به جهان نظم بدهد.

فرانتس از مترجم است.
بی‌نوشت‌ها:

1- Dobrichowitz

۲– اصل این ضرب‌المثل آلمانی این است: «گاهی مرغ کور هم دانه پیدا می‌کند.» که مترادف این بیت از سعدی است: *گاه باشد که کودکی نادان / به غلط بر هدف زند تیری م.*

دودنیا

آینه شکسته

محمد صادقی

ژان پل سارتر، در جایی آورده است: «دیگری؛ دوزخ همین است» حق نیز همین است که این فیلسوف بزرگ روزگار ما گفته است. در راستای چشم‌انداز سارتر و دیگر فیلسوفان اگزیستانسیالیست (اعم از الهی و الحادی) به سخنی از ابوسعید ابوالخیر برخوردم که هزار سال پیش از سارتر بر زبان آورده است: آنجا که تویی توست، دوزخ آنجا است و آنجا که تو نیستی، بهشت همان جا خواهد بود.^۱

هر چند نگرش ژان پل سارتر و ابوسعید ابوالخیر تفاوت فراوانی با هم دارد ولی هر دو نگاه جای اندیشیدن بسیار دارد. پرسشی مهم در بررسی نگاه سارتر به ذهن متبادر می‌شود که اگر دوزخ، دیگری است، بنابراین بهشت باید در تو تحقق پیدا کند و آیا این شدنی است و چگونه ممکن است؟

صرفنظر از تفاسیر و دریافت‌های ارجمند فلسفی از نگرش سارتر، می‌توان در نتایج حاصل از رأی و اندیشه وی در عرصه‌های فردی و جمعی در این باب تردید کرد. از سوی دیگر به نظر می‌رسد ابوسعید نگاه نگره‌یی متمایز از سارتر دارد. ابوسعید می‌گوید بهشت آنجاست که تو نباشی، به عبارتی می‌گوید آنجاست که از خواش‌های نفس، خودخواهی‌ها و خوبی‌هایی و… خبری نباشد؛ چون دوزخ آنجاست که خواش‌های نفس میدان و مجال یابد و در نتیجه کاستن از خواش‌های نفس ما را به بهشت نزدیک‌تر کرده و آرامش و آسایش را برای ما به ارمغان می‌آورد… این دو نگاه قرن‌ها با هم فاصله دارند و با توجه به اندیشه‌های جدید و انسان‌محور کنونی، این تردید جدی می‌شود که نکنند اندیشه‌های انسان‌مدار و گیتیانه دنیای او اندک‌اندک خودمداری می‌کند در برابر او. همچنین در میان سخنان ابوسعید عبارت مشهور «حکایت نویس مباحث، چنان باش که از تو حکایت کنند» از درخشش خاصی برخوردار است و جالب‌تر آنکه به‌گونه‌یی دیگر و در دوران معاصر از زبان سیاستمدار و ادیب برجسته انگلیسی، چرچیل، نیز بیان شده که: «بهتر است خبرساز باشی تا اینکه کسی باشی که درباره بازیگران (و خبرسازان) انتقاد می‌کند.»^۲

البته مقصود نگارنده از این نوشتار کوتاه غرق شدن در توهم افتخارات گذشته نیست که نیک می‌داند اندیشه جدید و دنیای نو با وجود کاستی‌هایش راه ناگزیر و کارکردگراییانه‌یی است که پیش روی انسان معاصر قرار دارد. اما به هر ترتیب نادیده‌انگاشتن تمام آنچه از گذشته به جا مانده هم چندان خردمندانه به نظر نمی‌آید.

بی‌نوشت‌ها:

۱– برای مطالعه بیشتر نگاه کنید به:

شنیعی کهنک، محمدرضا، چشیدن طعم وقت (مقامات کهنک، نویافته بوسعید) از میراث عرفانی ابوسعید ابوالخیر، تهران، سخن، ۱۳۸۵، ص ۵۲.

۲– همان، ص ۸۹. عبارت انگلیسی:

It is better to be making the news than taking it to be an actor rather than a critic

خبر

باز هم اثری تازه از نجدی

ایستا: به همراه چاپ دوباره دو اثر، مجموعه شعر به‌جا مانده از بیژن نجدی به نمایشگاه کتاب امسال می‌رسد. مجموعه شعر «پسرعموی سپیدار» برگرفته از نام یکی از شعرهای نجدی است که مجموعه‌یی از شعرهای چاپ‌نشده و برخی شعرهای چاپ‌شده او را که قبلاً در قالب کتاب منتشر نشده‌اند، شامل می‌شود. به گفته پروانه محسنی آزاد هرسه نجدی، این مجموعه مجوز انتشار دریافت کرده است و تا نمایشگاه کتاب منتشر خواهد شد. پیش‌تر مجموعه‌های شعر «خواهران این تابستان» و «دفتری از گزیده ادبیات معاصر» (نیستان، شماره ۱۰۵) از این شاعر منتشر شده‌اند. همچنین مجموعه «داستان یوزپلنگانی که با من دیده‌اند» که در سال ۷۳ برای مرکز برای نوبت نهم چاپ شده است، «دوباره از همان خیابان‌های او نیز از سوی نشر یادشده به چاپ پنجم رسیده است که این دو کتاب در نمایشگاه کتاب امسال عرضه می‌شوند. اولین داستان بلند نجدی هم می‌شود. به گفته پروانه محسنی آزاد هرسه نجدی، این مجموعه مجوز انتشار دریافت کرده است و تا نمایشگاه کتاب منتشر خواهد شد. پیش‌تر مجموعه‌های شعر «خواهران این تابستان» و «دفتری از گزیده ادبیات معاصر» (نیستان، شماره ۱۰۵) از این شاعر منتشر شده‌اند. همچنین مجموعه «داستان یوزپلنگانی که با من دیده‌اند» که در سال ۷۳ برای مرکز برای نوبت نهم چاپ شده است، «دوباره از همان خیابان‌های او نیز از سوی نشر یادشده به چاپ پنجم رسیده است که این دو کتاب در نمایشگاه کتاب امسال عرضه می‌شوند. اولین داستان بلند نجدی هم می‌شود. به گفته پروانه محسنی آزاد هرسه نجدی، این مجموعه مجوز انتشار دریافت کرده است و تا نمایشگاه کتاب منتشر خواهد شد. پیش‌تر مجموعه‌های شعر «خواهران این تابستان» و «دفتری از گزیده ادبیات معاصر» (نیستان، شماره ۱۰۵) از این شاعر منتشر شده‌اند. همچنین مجموعه «داستان یوزپلنگانی که با من دیده‌اند» که در سال ۷۳ برای مرکز برای نوبت نهم چاپ شده است، «دوباره از همان خیابان‌های او نیز از سوی نشر یادشده به چاپ پنجم رسیده است که این دو کتاب در نمایشگاه کتاب امسال عرضه می‌شوند. اولین داستان بلند نجدی هم می‌شود. به گفته پروانه محسنی آزاد هرسه نجدی، این مجموعه مجوز انتشار دریافت کرده است و تا نمایشگاه کتاب منتشر خواهد شد. پیش‌تر مجموعه‌های شعر «خواهران این تابستان» و «دفتری از گزیده ادبیات معاصر» (نیستان، شماره ۱۰۵) از این شاعر منتشر شده‌اند. همچنین مجموعه «داستان یوزپلنگانی که با من دیده‌اند» که در سال ۷۳ برای مرکز برای نوبت نهم چاپ شده است، «دوباره از همان خیابان‌های او نیز از سوی نشر یادشده به چاپ پنجم رسیده است که این دو کتاب در نمایشگاه کتاب امسال عرضه می‌شوند. اولین داستان بلند نجدی هم می‌شود. به گفته پروانه محسنی آزاد هرسه نجدی، این مجموعه مجوز انتشار دریافت کرده است و تا نمایشگاه کتاب منتشر خواهد شد. پیش‌تر مجموعه‌های شعر «خواهران این تابستان» و «دفتری از گزیده ادبیات معاصر» (نیستان، شماره ۱۰۵) از این شاعر منتشر شده‌اند. همچنین مجموعه «داستان یوزپلنگانی که با من دیده‌اند» که در سال ۷۳ برای مرکز برای نوبت نهم چاپ شده است، «دوباره از همان خیابان‌های او نیز از سوی نشر یادشده به چاپ پنجم رسیده است که این دو کتاب در نمایشگاه کتاب امسال عرضه می‌شوند. اولین داستان بلند نجدی هم می‌شود. به گفته پروانه محسنی آزاد هرسه نجدی، این مجموعه مجوز انتشار دریافت کرده است و تا نمایشگاه کتاب منتشر خواهد شد. پیش‌تر مجموعه‌های شعر «خواهران این تابستان» و «دفتری از گزیده ادبیات معاصر» (نیستان، شماره ۱۰۵) از این شاعر منتشر شده‌اند. همچنین مجموعه «داستان یوزپلنگانی که با من دیده‌اند» که در سال ۷۳ برای مرکز برای نوبت نهم چاپ شده است، «دوباره از همان خیابان‌های او نیز از سوی نشر یادشده به چاپ پنجم رسیده است که این دو کتاب در نمایشگاه کتاب امسال عرضه می‌شوند. اولین داستان بلند نجدی هم می‌شود. به گفته پروانه محسنی آزاد هرسه نجدی، این مجموعه مجوز انتشار دریافت کرده است و تا نمایشگاه کتاب منتشر خواهد شد. پیش‌تر مجموعه‌های شعر «خواهران این تابستان» و «دفتری از گزیده ادبیات معاصر» (نیستان، شماره ۱۰۵) از این شاعر منتشر شده‌اند. همچنین مجموعه «داستان یوزپلنگانی که با من دیده‌اند» که در سال ۷۳ برای مرکز برای نوبت نهم چاپ شده است، «دوباره از همان خیابان‌های او نیز از سوی نشر یادشده به چاپ پنجم رسیده است که این دو کتاب در نمایشگاه کتاب امسال عرضه می‌شوند. اولین داستان بلند نجدی هم می‌شود. به گفته پروانه محسنی آزاد هرسه نجدی، این مجموعه مجوز انتشار دریافت کرده است و تا نمایشگاه کتاب منتشر خواهد شد. پیش‌تر مجموعه‌های شعر «خواهران این تابستان» و «دفتری از گزیده ادبیات معاصر» (نیستان، شماره ۱۰۵) از این شاعر منتشر شده‌اند. همچنین مجموعه «داستان یوزپلنگانی که با من دیده‌اند» که در سال ۷۳ برای مرکز برای نوبت نهم چاپ شده است، «دوباره از همان خیابان‌های او نیز از سوی نشر یادشده به چاپ پنجم رسیده است که این دو کتاب در نمایشگاه کتاب امسال عرضه می‌شوند. اولین داستان بلند نجدی هم می‌شود. به گفته پروانه محسنی آزاد هرسه نجدی، این مجموعه مجوز انتشار دریافت کرده است و تا نمایشگاه کتاب منتشر خواهد شد. پیش‌تر مجموعه‌های شعر «خواهران این تابستان» و «دفتری از گزیده ادبیات معاصر» (نیستان، شماره ۱۰۵) از این شاعر منتشر شده‌اند. همچنین مجموعه «داستان یوزپلنگانی که با من دیده‌اند» که در سال ۷۳ برای مرکز برای نوبت نهم چاپ شده است، «دوباره از همان خیابان‌های او نیز از سوی نشر یادشده به چاپ پنجم رسیده است که این دو کتاب در نمایشگاه کتاب امسال عرضه می‌شوند. اولین داستان بلند نجدی هم می‌شود. به گفته پروانه محسنی آزاد هرسه نجدی، این مجموعه مجوز انتشار دریافت کرده است و تا نمایشگاه کتاب منتشر خواهد شد. پیش‌تر مجموعه‌های شعر «خواهران این تابستان» و «دفتری از گزیده ادبیات معاصر» (نیستان، شماره ۱۰۵) از این شاعر منتشر شده‌اند. همچنین مجموعه «داستان یوزپلنگانی که با من دیده‌اند» که در سال ۷۳ برای مرکز برای نوبت نهم چاپ شده است، «دوباره از همان خیابان‌های او نیز از سوی نشر یادشده به چاپ پنجم رسیده است که این دو کتاب در نمایشگاه کتاب امسال عرضه می‌شوند. اولین داستان بلند نجدی هم می‌شود. به گفته پروانه محسنی آزاد هرسه نجدی، این مجموعه مجوز انتشار دریافت کرده است و تا نمایشگاه کتاب منتشر خواهد شد. پیش‌تر مجموعه‌های شعر «خواهران این تابستان» و «دفتری از گزیده ادبیات معاصر» (نیستان، شماره ۱۰۵) از این شاعر منتشر شده‌اند. همچنین مجموعه «داستان یوزپلنگانی که با من دیده‌اند» که در سال ۷۳ برای مرکز برای نوبت نهم چاپ شده است، «دوباره از همان خیابان‌های او نیز از سوی نشر یادشده به چاپ پنجم رسیده است که این دو کتاب در نمایشگاه کتاب امسال عرضه می‌شوند. اولین داستان بلند نجدی هم می‌شود. به گفته پروانه محسنی آزاد هرسه نجدی، این مجموعه مجوز انتشار دریافت کرده است و تا نمایشگاه کتاب منتشر خواهد شد. پیش‌تر مجموعه‌های شعر «خواهران این تابستان» و «دفتری از گزیده ادبیات معاصر» (نیستان، شماره ۱۰۵) از این شاعر منتشر شده‌اند. همچنین مجموعه «داستان یوزپلنگانی که با من دیده‌اند» که در سال ۷۳ برای مرکز برای نوبت نهم چاپ شده است، «دوباره از همان خیابان‌های او نیز از سوی نشر یادشده به چاپ پنجم رسیده است که این دو کتاب در نمایشگاه کتاب امسال عرضه می‌شوند. اولین داستان بلند نجدی هم می‌شود. به گفته پروانه محسنی آزاد هرسه نجدی، این مجموعه مجوز انتشار دریافت کرده است و تا نمایشگاه کتاب منتشر خواهد شد. پیش‌تر مجموعه‌های شعر «خواهران این تابستان» و «دفتری از گزیده ادبیات معاصر» (نیستان، شماره ۱۰۵) از این شاعر منتشر شده‌اند. همچنین مجموعه «داستان یوزپلنگانی که با من دیده‌اند» که در سال ۷۳ برای مرکز برای نوبت نهم چاپ شده است، «دوباره از همان خیابان‌های او نیز از سوی نشر یادشده به چاپ پنجم رسیده است که این دو کتاب در نمایشگاه کتاب امسال عرضه می‌شوند. اولین داستان بلند نجدی هم می‌شود. به گفته پروانه محسنی آزاد هرسه نجدی، این مجموعه مجوز انتشار دریافت کرده است و تا نمایشگاه کتاب منتشر خواهد شد. پیش‌تر مجموعه‌های شعر «خواهران این تابستان» و «دفتری از گزیده ادبیات معاصر» (نیستان، شماره ۱۰۵) از این شاعر منتشر شده‌اند. همچنین مجموعه «داستان یوزپلنگانی که با من دیده‌اند» که در سال ۷۳ برای مرکز برای نوبت نهم چاپ شده است، «دوباره از همان خیابان‌های او نیز از سوی نشر یادشده به چاپ پنجم رسیده است که این دو کتاب در نمایشگاه کتاب امسال عرضه می‌شوند. اولین داستان بلند نجدی هم می‌شود. به گفته پروانه محسنی آزاد هرسه نجدی، این مجموعه مجوز انتشار دریافت کرده است و تا نمایشگاه کتاب منتشر خواهد شد. پیش‌تر مجموعه‌های شعر «خواهران این تابستان» و «دفتری از گزیده ادبیات معاصر» (نیستان، شماره ۱۰۵) از این شاعر منتشر شده‌اند. همچنین مجموعه «داستان یوزپلنگانی که با من دیده‌اند» که در سال ۷۳ برای مرکز برای نوبت نهم چاپ شده است، «دوباره از همان خیابان‌های او نیز از سوی نشر یادشده به چاپ پنجم رسیده است که این دو کتاب در نمایشگاه کتاب امسال عرضه می‌شوند. اولین داستان بلند نجدی هم می‌شود. به گفته پروانه محسنی آزاد هرسه نجدی، این مجموعه مجوز انتشار دریافت کرده است و تا نمایشگاه کتاب منتشر خواهد شد. پیش‌تر مجموعه‌های شعر «خواهران این تابستان» و «دفتری از گزیده ادبیات معاصر» (نیستان، شماره ۱۰۵) از این شاعر منتشر شده‌اند. همچنین مجموعه «داستان یوزپلنگانی که با من دیده‌اند» که در سال ۷۳ برای مرکز برای نوبت نهم چاپ شده است، «دوباره از همان خیابان‌های او نیز از سوی نشر یادشده به چاپ پنجم رسیده است که این دو کتاب در نمایشگاه کتاب امسال عرضه می‌شوند. اولین داستان بلند نجدی هم می‌شود. به گفته پروانه محسنی آزاد هرسه نجدی، این مجموعه مجوز انتشار دریافت کرده است و تا نمایشگاه کتاب منتشر خواهد شد. پیش‌تر مجموعه‌های شعر «خواهران این تابستان» و «دفتری از گزیده ادبیات معاصر» (نیستان، شماره ۱۰۵) از این شاعر منتشر شده‌اند. همچنین مجموعه «داستان یوزپلنگانی که با من دیده‌اند» که در سال ۷۳ برای مرکز برای نوبت نهم چاپ شده است، «دوباره از همان خیابان‌های او نیز از سوی نشر یادشده به چاپ پنجم